

فصل‌نامه پژوهشی تحقیقات زبان و ادب فارسی
دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر
دوره جدید - شماره دوم، پاییز ۱۳۸۹، شماره مسلسل: پنجم
از صفحه ۷۵ تا ۱۱۴

بررسی گونه‌ها و شیوه‌های طنزپردازی حافظ

دکتر محمود صادق زاده*

استاد یار گروه زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه آزاد اسلامی - واحد یزد

چکیده

طنز حافظ از نوع سیاسی، اجتماعی و البته هنرمندانه و زیرکانه و تأویل پذیر و در بسیاری از موارد معصومانه، نجیب، ظریف و عمیق است که در ادراک احساس منطقی ریشه دارد و در لبخندی افسوس ناک تجلی می‌یابد. حافظ دو الگوی کلی را در ساختار طنز خود به کار می‌گیرد: یکی، طنز اجتماعی صریح که به طور مستقیم از طبقه یا گروهی انتقاد می‌کند، دیگر، طنز اجتماعی با واسطه که وی در آن بی‌پروا، خود را نماینده‌ی طبقه‌ای معرفی می‌کند و از خود به نزد قاضی شکایت می‌برد، تا باز گوید، حدیث دیگران را. حافظ برای مبارزه‌ی طنز آمیز با ستم، فساد و ریا از هر روشی که توانسته، بهره برده است. مهم‌ترین شیوه‌های حافظ برای بیان طنز و طعنه و شوخ طبعی عبارت است: خراب کردن نشانه‌ها و ارزش‌های تقدس‌زاهدان و صوفیان؛ قلب اشیا و الفاظ به شیوه‌ی اقتباس و جواب‌گویی؛ استخدام صنایع ادبی، مانند: ایهام، حسن تعلیل، تشبیه و تضاد و تناقض؛ تعریض و کنایه و گاه لطیفه نسبت به معشوق به صورت سؤال و جواب و حاضر جوابی؛ طنز به شیوه‌ی نصیحتگری، مدیحه سرایی و وظیفه‌خواهی؛ بهره‌جویی از فرهنگ عوام و محاوره. به طور کلی، طنز حافظ گاهی پوشیده و نیش‌دار است و گاهی لطیف و سطحی که این موارد در این مقاله با ذکر نمونه‌هایی تحلیل و بررسی شده است.

کلید واژه‌ها: غزلیات حافظ، طنز سیاسی اجتماعی، شیوه‌های طنز، زاهدان و صوفیان

ریایی، محتسب.

پدیرش: ۱۳۸۹/۷/۲۵

* تاریخ دریافت ۱۳۸۹/۶/۳

msz_41@yahoo.com

پست الکترونیکی

مقدمه

کس چو حافظ نگشاد از رخ اندیشه نقاب تا سر زلف سخن را به قلم شانه زدند
(۱۳۲)

سبک های ادبی را به لحاظ لحن کلامی به دو نوع اصلی: فکاهی و جدی تقسیم می کنند. (فرشیدورد، ۱۳۶۳: ۶۷۲) فکاهی یا کمدی هر سخن خنده آوری، شامل: هزل، هجو، طنز و... است که هرچند همه ی آن ها از نظر خنداندن و انتقاد کردن کم و بیش یکسانند، اما از نظر هدف متفاوتند.

هزل (facetious)، سخن خنده آوری است که معمولاً "به علت بی پروایی در بیان تند، خشن و فحش آلود، با اصول اخلاقی در تعارض است و هدف اجتماعی و اخلاقی خاصی ندارد و گاهی هم این شیوه ی بیانی، ناشی از طمع و کسب مال و مقام و نکوهش و مردم آزاری «با تأکید بر زشتی های وجودی یک چیز، خواه به ادعا و خواه به حقیقت» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۴: ۵۲) است که به آن هجو (lampoon) می گویند.

طنز (satire)، واژه ی عربی است در معنای لغوی: افسوس کردن و افسوس داشتن، طعنه، سخریه، به کسی خندیدن، عیب کردن، لقب کردن، سخن به رموز گفتن و... (لغت نامه ی دهخدا)؛ البته بعضی از محققان طنز را معادل (satire) می دانند (سیما داد: ۲۰۹-۲۱۰) و گروهی دیگر، طنز را معادل واژه ی (humour) می دانند که در مفهوم «خنده ای که مجال شکوفا شدن پیدا نکرده و گریه ای که غرور و خودداری گوینده نخواسته به آن، شکل بدهد.» (نیکوبخت، ۱۳۸۰: ۹۲-۹۳) اما در اصطلاح، سخنی است اعتراض آمیز، نیشخند انگیز و لطیف که مقصودش انتقاد و اصلاح اجتماع است. (از صباتانیم، ج ۲: ۳۶-۳۷) مبنای طنز بر شوخی و خنده است، اما خنده ای تلخ، دردناک، جدی و نیشدار که ستمگران و خطاکاران را به خطای خود آگاه و معایب و نواقص اجتماعی و سیاسی را بر طرف می کند. در مقام تشبیه می توان گفت: طنز «به منزله ی کارد جراحی است نه چاقوی آدم کشی»، زیرا زخم های نهانی را می شکافد و چرک و پلیدی های آن را بیرون می ریزد و بیمار را بهبود می بخشد. (همان)

دکتر شفیع کدکنی در تعریفی جامع و دقیق، طنز را «تصویر هنری اجتماع نقیضین و ضدین» تعریف می‌کند. وی عقیده دارد: محور اصلی تمام طنزهای واقعی ادبیات جهان بر تصویر هنری اجتماع نقیضین بنا شده است. (مجله حافظ، ۱۳۸۴: ۳۹-۴۰) حافظ در بیت زیر به بهترین شکل، چنان تصویر هنری را نشان داده است:

عیب پوش زنها! ای خرقة ی می آلود کان پاک پاک دامن بهر زیارت آمد
(۱۲۲)

عیب پوشی «خرقة ی می آلود» خود، بهترین تصویر هنری از اجتماع نقیضین است. یا تصویر هنری تناقض آمیز «توبه کردن به دست صنم باده فروش» و «می نخوردن بی رخ بزم آرای»:

کرده‌ام توبه به دست صنم باده فروش که دگر می نخورم بی رخ بزم آرای
(۳۵۴)

بنابراین، «هر قدر تضاد و تناقض آشکارتر باشد و از سویی دیگر گوینده در تصویر اجتماع آن‌ها، موفق‌تر، طنز به حقیقت هنری اش نزدیک‌تر می‌شود. (همان: ۴۰)

البته تصویر اجتماع متناقض‌ها و متضاده‌ها، تنها در طنز گفتاری و نوشتاری نمود پیدا نمی‌کند، بلکه در رفتار و کردار آدمی نیز گاه جلوه می‌کند؛ مانند: رفتار ریاکارانه‌ی امیر مبارزالدین در عصر حافظ، یا طنز عمیق تاریخی «جستجوی آدمی در میان روز با فانوس به وسیله‌ی دیو جانس!» و یا استفاده‌ی از فناوری نو در راه گسترش عصیبت‌های و سنت‌های پوسیده در دوره‌ی مشروطیت و هر زمان دیگر.

بنابراین، طنز با این ویژگی‌ها به عنوان بالاترین درجه‌ی نقد ادبی به شمار می‌رود (چرنیشفسکی، ۱۹۴۷: ۱۸) و «آخرین مرحله‌ی تعمق وجودی قبل از رسیدن به ایمان است. گوهر طنز این است که انسان می‌تواند در خود از قید زمان و آنچه زمانی است بگسلد و به ابدیت پیوندد.» (فهرمان، ۱۳۶۶: ۱۸۳) از این رو، هرچند از انواع دیگر خنده دار همچون: شوخی، بذله، مطایبه، لطیفه، فکاهه، جوک، کاریکاتور، تمسخر، طعنه،

هزل، هجو و... و حتی از اقسام صنایع ادبی و هنری بهره می‌برد، اما با همه‌ی آن‌ها متمایز است.

طنز پرداز می‌کوشد، ضمن نشان دادن تصاویری هنری و اغراق آمیز از جهات زشت و منفی زندگی و معایب و مفاسد جامعه و واقعیت‌های تلخ اجتماعی، تضاد عمیق میان وضع موجود و یک زندگی آرمانی را روشن کند. از این رو، طنز حقیقی اجتماعی‌ترین فعالیت روانی است که باید معترض باشد و به مسائل اساسی بپردازد.

از این رو طنز به معنای واقعی و اصیل در ادبیات قدیم ایران جز در اشعار عبید زاکانی و حافظ و بعضی از اشعار سعدی، مولوی، سنایی و عطار، وجود نداشته و از آستانه‌ی مشروطیت به بعد رواج و رونق گرفته است.

با آن حال، چنان که اشاره شد یکی از مختصات سبکی شعر حافظ، استفاده از شیوه‌های طنز و طعنه و طربناکی و کاربرد لحن عنادی و استهزا آمیز است، که بدون تحلیل و بررسی دقیق آن، بسیاری از مضامین و مفاهیم و زیبایی‌های شعر وی درک نمی‌شود. بعضی از حافظ‌شناسان گرایش حافظ را به طنز و طعنه، تظاهر لفظی و بیانی مشربی ملامتی و قلندری و شخصیت سنت ستیز و شیوه‌ی انتقادی او می‌دانند. (مرتضوی، ۱۳۸۴: ۱۰۷) در واقع انتخاب این شیوه‌های انتقادی، به دلیل عکس‌العمل طبیعی روح آزاده و طبع لطیف حافظ است و آزرده‌گی وی از انواع تزویرها، دروغ‌گویی‌ها، عوام‌فریبی‌ها و خودفروشی‌های زاهدان، شیخان، و صوفیان و محتسبان در آن دوران. در عصر حافظ، همه‌ی عوامل «زر و زور و تزویر» در کار بودند و دست به یکی شدند. از این رو، حافظ جز با سلاح طنز و طعنه و آن‌هم پوشیده و رندانه، چگونه می‌توانست با آن «مثلث شوم» در افتد؟ به خصوص که در آن دوره، محتسبی سخت‌گیر و ریاکار چون امیر مبارز حکومت می‌کرد، که زهدورزی‌هایش حتی عابدان را نیز مرید خود کرده بود. حافظ به حدی از او آزرده دل بود که همه جا لفظ محتسب را با طنز، طعنه و ریشخند بیان کرده است.

این آزدگی، زمانی به اوج خود رسید که پادشاه محبوب حافظ (شاه شجاع) به قتل رسید و محتسب، حکومت را به دست آورد. بنابراین شعر طنزآمیز حافظ و عبید زاکانی در این دوره، اعتراض‌هایی شدید علیه این ریاکاری‌ها و عوام‌فریبی‌ها بود. البته، عبید با صراحت بیشتر و حافظ با طنزی پوشیده و هنری. «نه آیا وقتی صراحت بیان ناممکن باشد، هنرمند از کنایه بهره می‌گیرد و از مجاز؟» (زرّین کوب، ۱۳۸۰: ۵۲-۵۳)

یکی دیگر از عوامل گرایش حافظ را به طنز و طربناکی در این می‌توان دانست که حافظ هم رندی آزاده و عارف است و هم عرفان شناس و منتقد عرفان و در تاریخ عرفان، هیچ کس چون او این همه، شاهد زهد فروشی و ریاکاری صوفیان و زاهدان نبوده است و به اندازه‌ی او از ناراستی‌ها و عوام‌فریبی‌های اصحاب طریقت به بیان هنری و طنز و طعنه انتقاد نکرده است. از این رو در هر فرصتی، مکرر و به شیوه‌های گوناگون در شعر خویش به زاهد و صوفی طعنه می‌زند و می‌تازد. (خرمشاهی، ۱۳۶۷: ۸-۹) در واقع این منظر شعر او چون آینه‌ای به خوبی از محاکات صوفیان و زاهدان در عصر خویش برآمده و صادق بوده است. (شمیسا، ۱۳۷۸: ۳۶)

عامل دیگر گرایش حافظ را به طنز و طعنه می‌توان روحیه‌ی اصلاح‌گری و عادت ستیزی وی دانست، زیرا وی مصلحی اجتماعی و روشنگری درد آشنا بود، اما آن گونه که می‌خواست، نمی‌توانست روزگار خود را دگرگون کند، به ویژه که با جهل و بی‌خبری و بی‌وفایی مردم زمانش نیز روبه‌رو بود، از این روکاری‌ترین سلاح حافظ برای اصلاح اجتماعی طنز اوست. البته در میان انواع طنز، طنز وی اجتماعی و سیاسی است و چنان که اشاره شد، «قلمرو طنز حافظ در سراسر دیوان او، بی‌هیچ استثنا، رفتار مذهبی ریاکاری عصر تشکیل می‌دهد. حتی یک مورد بیان طنزآمیز نمی‌توانید پیدا کنید که در ساختار معنایی آن بخشی از عناصر مذهب وجود نداشته باشد». (خرمشاهی، ۱۳۸۴: ۸۹)

چنین که صومعه آلوده شد ز خون دلم گرم به باده شوید، حق به دست شماست

نکته‌ی دیگر، انگیزه‌های زیبا شناسه و هنری و سبک رندانه‌ی حافظ است، که می‌کوشد از طریق عادت ستیزی، هنجار گریزی و رمز و نماد گرایی و نیز طنز پردازی سخن خود را تفسیر و تأویل پذیر و چند معنایی نماید و بر پایداری و گستردگی و پذیرش عمومی آن بیفزاید. البته « این چند معنایی بودن هنر حافظ به ما می‌آموزد، که در هنر « رمز » هایی وجود دارد؛ چنان که اصولاً عرفان تلقی هنری از دین و الاهیات است » (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۲-۱۸)

هر چند «وی در شعر خود، زبان رمز صوفیانه‌ی را به کار می‌گیرد که پیش از او طول چند قرن ساخته و پرداخته شده» و به قولی در «مکتب خراسان» و «عرفان شرقی» به اوج رسیده، اما آن زبان و مکتب نیز در میخانه‌ی رندانه‌ی حافظ پخته و رسیده است. (همان)

طنز حافظ نیز رندانه و هنرمندانه و از سبک ویژه اش متأثر است. طنز وی در ادراک و احساس منطقی آدمی ریشه دارد و خود را به لودگی‌های سطحی و هجوهای فردی آلوده نمی‌کند، مثلاً در بیت:

ترسم این قوم که بر دژ کشان می‌خندند در سر کار خرابات کنند ایمان را

(۷)

این احساس خطر از آن چه پیش می‌آید در ادراک منطقی حافظ ریشه دارد، که همواره با زهد ریایی و عبادت ظاهری مخالفت می‌ورزد. (یاسمین، ۱۳۶۸) از این رو طنز او را با هجو کاملاً از هم جدا می‌کند؛ به طوری که در تمام غزلیات حافظ - که از طنزی والا و لطیف برخوردار است - تنها دو مورد به هجو نزدیک می‌شود (موسوی گرمارودی، ۱۳۸۰: ۱۵): یکی:

کجاست صوفی دجال فعل ملحد شکل؟ گو بسوز که مهدی دین پناه رسید

(۱۷۴)

و دیگری:

صوفی شهر بین که چون لقمه‌ی شبه می‌خورد پاردمش دراز باد آن حیوان خوش علف

(۲۱۲)

دو بیت دیگری هم دارد، که بینابین هزل و هجو است (خرمشاهی، ۱۳۶۷: ۹۴):

رندی آموز و کرم کن که نه چندان هنر است حیوانی که ننوشد می و انسان نشود
(۱۶۳)

به یکی جرعه که آزار کسش در پی نیست زحمتی می کشم از مردم نادان که می‌پرس
(۱۹۴)

با این حال، طنزحافظ در بسیاری از جاها، معصومانه، نجیب، آرام و ظریف است و
تحسین و شگفتی را در خواننده بر می‌انگیزد و هر چند موجب خنده ی قهقهه آمیز در
خواننده نمی‌شود، ولی احساس شگفتی و شادمانی و طربناکی را ایجاد می‌کند:

آن کو تو را به سنگ دلی کرد رهنمون ای کاشکی که پاش به سنگی برآمدی
(۳۱۵)

چون به هنگام وفا هیچ ثباتیت نبود می کنم شکر که بر جور دوامی داری
(۳۲۱)

اما درباره‌ی سبک ویژه ی حافظ و لحن طنزآمیز، علل گرایش و ویژگی ها و
بررسی نمونه های طنز وی، تحقیقات و تألیفات سودمند و ارزشمندی از جانب حافظ
پژوهان و منتقدان بزرگی همچون: محمد قزوینی، دکتر غنی، مرتضوی، دکتر معین،
دکتر عبدالحسین زرین کوب، استاد خرمشاهی، همایون فرخ، دکتر زریاب خویی، دکتر
هومن، دکتر یوسفی، دکتر رستگار، نیاز کرمانی، دکتر حلبی، دکتر کاسب و دکتر شفیعی
کدکنی و ... پدید آمده است.

با این حال به طور مستقل و کامل به شیوه‌های طنز غزلیات حافظ پرداخته نشده
است. نگارنده با بهره گیری از آن نقدها و پژوهش‌های گران‌بها و با تحلیل و بررسی
اشعار حافظ می‌کوشد، که ضمن اشاره به علل گرایش و مختصات طنز وی، گونه‌ها و
شیوه‌های طنز و طعنه‌ی حافظ را تحلیل و بررسی کند. منبع نگارنده برای شعرهای
حافظ در متن مقاله، «دیوان حافظ شیرازی» از روی نسخه‌ی علامه‌ی قزوینی و دکتر
غنی است؛ در ضمن شواهد شعری بر اساس شماره ی صفحات به منبع یادشده ارجاع
شده است

بحث:

۱- طنز در ذهن و زبان حافظ

کارکرد طنز، مکانیزمی است که عوامل و عناصر اصلی شکل دهنده ی آن، عبارتند از: طنزپرداز، ابزار طنز، موضوع و مسأله ی به کار گرفته شده و موقعیت و مخاطب طنز، که بدون هر یک از این عناصر، طنزی حاصل نمی شود.

بنابراین، هرچند طنز هنرمندانه و رندانه ی حافظ نیز از تمام امکانات کلامی، فرهنگی، ادراکی و احساسی به صورت ترکیبی بهره می برد و جدا کردن هیچ کدام از این عناصر مختلف ممکن نیست، با این حال در مقام تحلیل طنز در ذهن و زبان حافظ می توان به دو نوع عمل کرد قایل شد: یکی عمل کرد ادراکی و دیگری عمل کرد احساسی.

الف - عمل کرد ادراکی طنز

کارکرد ادراکی طنز عبارت است از «پیام انتزاعی» طنز که بیشتر از طریق فرایندهای ادراکی ناشی از ساختار طنز حاصل می شود. عمل کرد این فرایندها چنین است که: تعارض مفاهیم عناصر سازنده ی طنز از یک سو و احساس منطقی از سوی دیگر، موجبات سنجش مفاهیم را فراهم می سازد و نتیجه ی منطقی حاصل از این سنجش، همان کارکرد ادراکی طنز است (یاسمین، ۱۳۶۸)؛ مانند:

ترسم این قوم که بر دردکشان می خندند
بر سر کار خرابات کنند، ایمان را
(دیوان: ۱۴)

در این بیت، ترس (احساس خطر) به عنوان منطقی احساسی طنز به سنجش مفاهیم می پردازد و موجب کارکرد منطقی طنز می شود، البته، این احساس، ناشی از ادراک منطقی حافظ نسبت به زاهدان ریایی است، که زمینه را برای چنین انتزاع منطقی فراهم می کند. نکته ی قابل توجه این که: هرچند در این جا «احساس» مؤثر است، اما، چون این احساس در ادراکات منطقی پیشین حافظ در باره ی «زهد خام» ریشه دارد، به انتزاع منطقی می انجامد و سنجش مفاهیم را فراهم می کند.

در واقع اصلی‌ترین امتیاز طنز نسبت به هجو و دیگر انواع کمدی در همین نکته است، زیرا احساسات تعارضی در هجو و هزل از ریشه و پیوند منطقی و ادراکی برخوردار نیست. البته، ویژگی سنجش مفاهیم بر اساس احساس در دیگر اشکال ادبی، همچون: مدح، ذم و انتقادات سطحی مستقیم نیز دیده می‌شود، اما این دو پرداخته‌ی ذهنی از دو ویژگی: تعارضی بودن و ریشه در ادراکات منطقی داشتن - که طنز دارد - بی‌بهره‌اند؛ مانند:

ز سرخ رویی توفیق توست نزد خرد سپید کار و سیه کاسه چرخ فیروزه
(دیوان انوری، ج ۲، ۱۳۶۴، ۳۱۹)

که در این بیت، احساس، تنها در قالب اغراق به سنجش مفاهیم پرداخته است. بنابراین، دو ویژگی اصلی طنز اصیل، یکی ریشه داشتن در ادراکات منطقی است و دیگری تعارضی بودن. منظور از تعارضی در این جا: قیاسی است که احساسات با تکیه بر پشتوانه‌ی منطقی خود در برابر مفاهیم صورت می‌دهد و از حوزه‌ی انتقادات سطحی و مستقیم و معمول خارج می‌شود. در واقع، در تعارض ایجاد کننده‌ی طنز، احساس مبتنی بر آن دو ویژگی یادشده جای استدلال را می‌گیرد و به مبارزه با پلیدی‌ها و نابرابری‌ها و نابسامانی‌ها می‌پردازد.

ب - عمل کرد احساسی طنز

این نوع عمل کرد، فرآیندی است که بیشتر بر دو محور «زبان» و «فرهنگ» استوار است و در واقع به اصول و فنون خطابه، بحث و جدل تکیه دارد و از فرهنگ عامیانه و زبان محاوره بهره می‌برد، مانند:

هرآن کسی که در این حلقه، نیست زنده به عشق بر او نمرده به فتوی من نماز کنید
(۱۷۵)

یا:

عاشق از قاضی نترسد، می‌بیار بلکه از یرغوی دیوان نیز هم
(۲۶۱)

در این دو بیت، بیشتر از اصول مکتب خطابه و فرهنگ عامه استفاده شده؛ یعنی: احساس بی باکی در راه رسیدن به مطلوب، در قالب فرهنگ عامه ریخته شده و ساختار طنز را شکل داده است.

گاهی این احساس از طریق عناصر «زبان محاوره» و کاربرد «صنایع ادبی» به صورت ترکیبی در ساختار طنز شکل می‌گیرد، مانند:

آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت حافظ این خرقه‌ی پشمینه بینداز و برو
(۲۹۲)

که «بینداز و برو» از زبان محاوره گرفته شده است. یا:

زکوی میکده، دوشش به دوش می‌برند امام شهر که سجاده می‌کشید به دوش
(۲۰۳)

برو به کار خود ای واعظ، این چه فریاد است مرا فتاده دل از ره تو را چه افتاده است؟
(دیوان: ۲۶)

در بیت اول از آرایه‌ی جناس و در بیت دوم از ایهام به زیبایی استفاده شده است.

(۱) الگوها و گونه‌های طنز حافظ

طنز را به لحاظ موضوعی به طور کلی به سه نوع اصلی: طنز اجتماعی، سیاسی و خانگی می‌توان تقسیم کرد (اسدی پور، ۱۳۵۷)؛ البته از دیدگاه‌های دیگری نیز تقسیم بندی کرده‌اند، که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: طنز مکتوب و طنز منقول، طنز صوفیانه و طنز زندقه آمیز و کلبی (کاسب، ۱۳۶۶: ۵۱)، طنز رسمی (مستقیم) و غیر رسمی (هوراسی و جووانی از نظر اروپائیان)، طنز موقعیت و طنز کلامی و ... (شمیسا، ۱۳۷۴: ۲۳۵-۲۳۶).
طنز اجتماعی، در واقع اعتراض بر نابسامانی‌ها و بی‌رسمی‌های اجتماعی است. طنز سیاسی، آن است که به مبارزه با حکومت‌های استبدادی و قدرت‌های چپاولگر و موانع آزادی و استقلال می‌پردازد. طنز مکتوب، همان است که به صورت نظم و یا نثر آثار ادبی جلوه‌گر می‌شود، در برابر طنز منقول که بیشتر سخنانی است که از زبان ظریفان و مسخرگان بازمانده است و یا به صورت ضرب‌المثل‌ها در بین مردم رواج دارد.

طنز صوفیانه، نوعی طنز اجتماعی خاص صوفیه است که نکته‌های انتقادی را با لحن تند کلبی از زبان مجذوبان و دیوانگان به صورت حکایت‌های طنز آمیز بیان می‌کنند؛ این گونه طنز، «طنزی است عام و رندانه که زمین تا آسمان، همه جا را می‌کاود و همه کس را نیش می‌زند و در چاشنی بیان رندانه، شرنگ خشم و زهر نارضایی پنهان دارد.» (زرین کوب، ۱۳۷۹: ۱۷۰) اما، طنز کلبی که با طنز از نوع صوفیانه شباهت دارد، منسوب است به فیلسوف کلبی «دیوجانس» که گفته‌اند: «وقتی برای عامه سخنان حکمت آمیز می‌گفت، کسی گوش نمی‌داد، یک دفعه حرفش را قطع کرد و شروع کرد به آواز خواندن، جمعیت ساکت شد.» این طنز، در آثار بسیاری از شاعران صوفی است، در شعر سنائی و مولوی و بیشتر از همه در عطار. (همان)

اما، اصطلاح زندقه آمیز که برخی منتقدان به کار برده اند، طنزی است که از آن بوی کفر و الحاد و سست اعتقادی می‌رسد، مانند: طنز ابولعلای معری و بشاربن برد. البته گاهی هم این گونه طنز، هدفش مبارزه با ریا و سالوس است، که نمی‌توان از نوع اوّل به شمار آورد. طنز زندقه آمیز، بیشتر از عصر عباسیان به علت رواج شاد خواری و فسق و عیاشی رونق گرفت و به دو صورت متمایز جلوه کرد: یکی، طنزی است که بیشتر از مایه‌ی فلسفی برخوردار است و بی‌اعتقادی در آن، ناشی از حیرت و تردید در مبدأ و غایب وجود است؛ دیگری، طنزی است که جنبی شوخی، ظرافت و رندی دارد و بی‌اعتقادی آن به منظور رهایی از تکالیف دینی است. (کاسب، همان)

در طنز مستقیم (یا هوراسی، منسوب به هوراسیوس، طنز پرداز مشهور روم)، گوینده، اوّل شخص است، که ممکن است مستقیماً یا به واسطه‌ی کس دیگری، با خواننده سخن بگوید؛ مانند: طنزهای فاخر سعدی و حافظ، دکتر جانسون و ایرج پزشک زاد. اما در طنز غیر مستقیم (جووانی، منسوب به جوونال، طنز پرداز رومی)، «قهرمان اثر، خود و عقاید خود را به سخره می‌گیرد»، مانند: «کاندید» ولتر که دیدگاه‌های روشنفکرانه‌ی دیگران را به سود خود به باد انتقاد می‌گیرد. (شمیسا ... همان)

در طنز موقعیت، حوادث غیر منتظره باعث خنده می شود، مانند: «هدیه‌ی سال نو» و در طنز کلامی، طنز پرداز با کاربرد خاص واژه‌ها موجب نوعی خنده و یا ریشخند می‌شود، مانند: بعضی از انواع کاریکلماتورها.

در این میان، طنز حافظ بیشتر شامل طنز سیاسی و اجتماعی است زیرا، آن چه مسلّم است، این که اوضاع و احوال جامعه‌ی عصر حافظ از سویی و الگو و ویژگی شخصیتی حافظ به عنوان روشنفکر دردشناس، مسؤول و معترض و روحیه‌ی آزاده، رندانه و زیرکانه اش از سویی دیگر، وی را به آفرینش موقعیت های طنزآمیز و طعن آلود وا می‌دارد. از این رو، شعر حافظ را به نوعی می‌توان سیاسی‌ترین اشعار در تاریخ ادبیات ایران دانست. (شفیعی کدکنی، همان: ۴۱)

بنابراین، حافظ نیز همچون اندیشمندان بزرگ تاریخ به منظور آگاهی بخشی، اصلاح‌گری و تأثیر عمیق فکری به طنزپردازی روی می‌آورد. از این جنبه، او را می‌توان به سقراط همانند دانست، زیرا «اولین فلسفه‌ی تأثیرگذار در تاریخ تفکر بشر با اندیشه‌ها و بیان طنزگونه‌ی سقراط آغاز شده و همو، اولین رند و طنزپرداز شناخته شده در تاریخ مدوّن فلسفه‌ی حیات دانسته شده است» (نبی زاده، ۱۳۶۸: ۲۲)

از این رو در بررسی الگو و شیوه‌های طنز حافظ، توجه به دو نکته ضروری است: یکی، موقعیت زمانه‌ی حافظ که اقتضای طنزپردازی داشته است، دیگری، روحیه‌ی آزادگی، اصلاح‌گری و منطق رندانه‌ی وی، که موقعیت طنز رندانه را آفریده است.

در عصر حافظ، اصلی‌ترین و دردناک‌ترین معضلات و بیماری‌های مزمن بشری از دیدگاه حافظ وجود دارد که عبارتند از: «خودمعیاری در تفسیر فلسفه‌ی حیات» (زه‌دخام)، «خودمحوری و اعمال قدرت شخصی در دین» (بدعت در شریعت) و «اندیشه‌ی فروشی و عوام‌فریبی به منظور وجهه و موقعیت اجتماعی و ...» (تزویر و ریا). البته این معضلات، ناشی از تبعات جهل عمومی بود که به وسیله‌ی حاکمیت تشدید می‌شد.

صوفی ما که ز ورد سحری مست شدی / شام گاهش نگران باش که سرخوش باشد!

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس با زپرس توبه فرمایان چرا خود توبه کم تر می کنند؟! (۱۴۳)

حافظا! می خور و رندی کن و خوش باش، ولی دام تزویر مکن، چون دگران قرآن را (۸)

بنابراین، می توان گفت: که مخالفت و مبارزه‌ی شدید وی با ریاکاری در واقع مخالفت سیاسی است، به ویژه که مشروعیت حاکمیت در طول دوران ایران ناشی از مذهب بوده است. جالب این که به قول دکتر شفیعی، «ریا» خود، چیزی جز تناقض نمی تواند باشد: تناقض میان «دل» و «رفتار»، رفتار مطابق شریعت و «گفتار» مطابق شریعت،

اما «دل» متوجه فریب مردم، برای جلب قدرت و استمرار حکومت. (شفیعی، همان: ۴۱)

محتسب شیخ شد و فسق خود از یاد ببرد قصه‌ی ماست که در هر سر بازار بماند (۱۲۷)

اما، حافظ چون رند است، شعرش نیز رندانه است نه زاهدانه؛ یعنی: سخنی شوخ و شنگ، زیرکانه، شوخ طبعانه، که گاه با صراحت و در بیشتر موارد، به شیوه‌ی پوشیده و «نعل وارونه» به همراه بازی گوشی‌های خاص حافظ بیان می شود. (آشوری، ۱۳۸۱: ۳۵۸-۳۵۷)

از این رو، رندی حافظ در ساحت کلام طنز نمود می یابد و به زیبایی، هماهنگی هر چه تمام تر ارائه می شود و از ویژگی های اصلی طنز موفق، یعنی: لذت بخشی، دل نشینی، زبانی غیر مستقیم و رمزآلود و پس زمینه های احساس درد و اندوه برخوردار است. (نبی زاده، همان: ۲۶)

دمی با غم به سر بردن، جهان یکسر نمی‌ارزد به می بفروش دلق ما کزین بهتر نمی‌ارزد (۱۰۸)

(۱۰۸)

فرصت شمر طریقه‌ی رندی که این نشان چون راه گنج بر همه کس آشکاره نیست (۵۳)

(۵۳)

من این حروف نوشتم، چنان که غیر ندانست تو هم ز روی کرامت چنان بخوان که تو دانی (۳۴۳)

(۳۴۳)

بنابراین در بررسی طنز سیاسی، اجتماعی حافظ، دو الگو دیده می‌شود: یکی طنز صریح و بی‌پرده و دیگری، طنز غیرمستقیم و با واسطه.
(الف) طنز سیاسی، اجتماعی صریح: که حافظ، مستقیماً در آن به طبقه، گروه و یا نماینده‌ی آنان می‌تازد، مانند:

نقد صوفی، نه همه صافی بی غش باشد ای بسا خرّقه که مستوجب آتش باشد
(۱۱۴)

شاهدان، گر دلبری زین سان کنند زاهدان را رخنه در ایمان کنند
(۱۴۱)

(ب) طنز سیاسی، اجتماعی غیرمستقیم و با واسطه: که حافظ در آن از طریق رمز و کنایه و پوشیده عوامل فساد، ریا و قشری‌گری را به باد استهزا می‌گیرد و یا بی‌پروا، خود را نماینده‌ی طبقه‌ی اجتماعی مورد نظر معرفی می‌کند و در واقع از خود شکایت نزد قاضی می‌برد، تا بازگوید حدیث دیگران، مانند:
خود گرفتم که افکنم سجّاده چون سوسن به دوش

همچو گل بر خرّقه رنگ می‌مسلمانی بود؟ (۱۵۶)
واعظ شهر چو مهر ملک و شحنه‌گزید من اگر مهرنگاری بگزینم، چه شود؟
(۱۶۳)

محتسب، شیخ شد و فسق خود از یاد ببرد قصّه‌ی ماست که در هر سر بازار بماند
(۱۲۷)

۲- شیوه‌های طنزپردازی حافظ

حافظ، برای مبارزه با زهد خام، خام‌اندیشی، ریا، تزویر و عوام‌فریبی از هر شیوه‌ی ممکن و از همه‌ی امکانات و شگردهای زبانی، ادبی و ساختاری و هنجارگریزی‌ها و آشنازدایی‌های کلامی برای طنزآوری بهره‌جسته و به هر بهانه‌ای بدان عوامل زر و زور و تزویر تاخته است. البته، حافظ در شیوه‌ی طنز خود از «سنت‌های شعرهای مغانه و ادبیات ملامتی گویندگان قبل از خویش، به ویژه سنایی؛ یعنی: پیشینه‌ی طنز قلندری و رندانه بهره‌برده است. (شفیعی، همان: ۴۲)

به هر حال «در کوچه ی رندانه ی وی»، هیچ کس و هیچ چیز از آماج طنز، طعنه و تمسخرهای وی در امان نمانده است. او از شاعرانی نیست که به آنچه در دور و برشان می‌گذرد، کاری ندارند، بلکه طنزهای تلخ و تند و گاه کنایه آمیز و پوشیده و زیرکانه‌ی وی، نه تنها دستگاه محتسب را می‌لرزاند، بلکه بر خلاف گرایش سیاسی و دینی حاکم، شراب و مشتقات آن را موضوع اصلی اشعار خود قرار می‌دهد و حتی درباره ی مسائل گوناگون چون و چرا می‌کند و فیلسوفانه می‌اندیشد و همه‌ی ارکان و عناصر و عوامل قدرت شهرت، ثروت و ریاکاری را به تمسخر می‌گیرد.

اما طنزهای زهرآلود حافظ، گاه چنان پوشیده و زیرکانه و عمیق است که روح ساده و شادمان، از آن لذت نمی‌برد، اما هوش تند که با زهر این گونه تلخی‌ها معتاد است. از آن حداکثر لذت را می‌برد. (از کوچه رندان، ۱۳۸۰: ۷۷-۷۸) این نکته ای است که منتقدان گذشته همچون افلاطون نیز بدان اشاره کرده بودند: «در کم‌دی، روح، آمیزه‌ای از رنج و لذت را تجربه می‌کند؛ در طنز حافظ نیز آمیزه ای از لذت و رنج است که ما را در خود فرو می‌برد و به شگفتی وامی‌دارد» (شفیعی، همان: ۴۲):

صوفیان واستندند از گرو می همه رخت دلق ما بود که در خانه ی خمّار بماند
(۱۲۷)

من که شب‌ها ره تقوی زده‌ام با دف و چنگ این زمان سر به ره آرم چه حکایت باشد
(۱۱۳)

بنابراین، می‌توان گفت: تأثیر طنز حافظ بیشتر به لحاظ نقد کاربردی قابل تحلیل و بررسی است؛ «نقد کاربردی (pragmatic criticism)، نقدی است که مطابق مذاق اصحاب اصالت عمل است و تکیه بر تأثیر اثر ادبی بر خواننده است و امروزه گاهی به جای آن از اسم کلی (reader's response theory)، یعنی: نظریه ی عکس‌العمل خواننده استفاده می‌کنند.» (شمیسا، ۱۳۷۸: ۳۷) در این نوع نقد، میزان تأثیر اثر ادبی بر خواننده به لحاظ ذوقی، تعلیمی، انگیزشی و احساسی بررسی می‌شود. اصولاً، یکی از شگردهای حافظ برای تأثیر بر خواننده بهره بردن از طنز است، که از نظر بلاغی و فنی نیز اهمیت دارد.

از این رو، در بسیاری از موارد، درک لطافت‌ها و ظرافت‌های طنزها و بذله‌گویی‌های وی به هوش، دقت و نکته بینی خواننده بستگی دارد، مانند:
چونقطه گفتمش اندر میان دایره‌ای به خنده گفت که ای حافظ این چه پرگاری؟
(۳۱۸)

البته، گاهی طنزهای وی به شیوه‌ی حاضر جوابی چنان مؤثر و استوار است، که درک آن چندان دشوار نیست، مانند:

زدست جور تو گفتم زشهر خواهم رفت به خنده گفت: که حافظ برو که پای تو بست؟
(۲۴)

به هر حال، طنز و شوخ طبعی‌ها و دست انداختن‌های وی که گاه به زبانی تلخ می‌گراید، رنگ خاصی به غزل‌های وی می‌بخشد و به شیوه‌های گوناگون به اقتضای مقام و کلام ارائه می‌شود، که اصلی‌ترین آن‌ها، شامل موارد زیر است.

الف- خراب کردن نمادها و نشانه‌های زاهدان ظاهر ساز و صوفیان ریاکار
این شیوه در سرتاسر دیوان حافظ به چشم می‌خورد که برای مبارزه‌ی طنزآمیز با اشخاص محترم مذهبی و سیاسی، به ویژه صوفیان ریاکار و زهدان ظاهر ساز استفاده می‌شود. البته، گاهی خود اشخاص و گروه‌ها نشانه‌ی تیر طنز و طعن وی قرار می‌گیرند و گاهی مقدسات و ارزش‌های آنان.

(۱) طنز نسبت به خود اشخاص و گروه‌ها:

(الف) صوفیان ریاکار:

صوفی بیا که خرّقه‌ی سالوس برکشیم وین نقش زرق را خط بطلان به سر کشیم
(۲۷۰)

صوفی گلی بچین و مرقّع به خاربخش وین زهد خشک را به می خوشگوار بخش
(۱۹۷)

صوفی نهاد دام و سر حقّه باز کرد بنیاد مکر با فلک حقّه باز کرد
(۹۸)

(ب) زاهدان ظاهر ساز:

- عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت
که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت
(۵۸)
- فقیه مدرسه، دی مست بود و فتوی داد
که می حرام، ولی به زمال اوقاف است
(۳۲)
- می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب
چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند
(۱۴۴)

(ج) محتسب:

- محتسب از واژه های کلیدی و طنزآمیز شعر حافظ به شمار می رود، که هم متوجه
امیر مبارزالدین محمد (امیر ستمگر و ریاکار عصر حافظ) است و هم متوجه محتسبان
ریاکار عصر وی، که حافظ در هر فرصتی که پیش آمده، بدان ها تاخته است:
- با محتسبم عیب مگوئید که او نیز
پیوسته چو ما در طلب عیش مدام است
(۳۴)
- خدا را، محتسب ما را به فریاد دف و نی بخش
که ساز شرع ازین افسانه بی قانون نخواهد شد
(۱۱۸)
- محتسب شیخ شد و فسق خود از یاد ببرد
قصه‌ی ماست که در هر سر بازار بماند
(۱۲۷)
- بی خبرند زاهدان، نقش بخوان و لاتقل
مست ریا ست محتسب، باده بده و لاتخف
(۲۱۲)
- (۲) طنز نسبت به اعتقادات و ارزش های آنان: حافظ، گاهی هم به مقدّسات و
ارزش‌ها و اعمال صوفیان و زاهدان ریایی می تازد:
- مرغ زیرک به در خانقه اکنون نپرد
که نهاده است به هر مجلس و عظمی دامی
(۳۳۶)
- راز درون پرده ز رندان مست پرس
کاین حال نیست، زاهد عالی مقام را
(۵)

گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود تا ریا ورزد و سالوس، مسلمان نشود
(۱۶۳)

زان باده که در می‌کده ی عشق فروشند ما را دو سه ساغر بده و گو رمضان باش
(۱۹۵)

واعظان، که این جلوه در محراب و منبر می‌کنند

چون به خلوت می‌روند، آن کار دیگر می‌کنند (۱۴۲)

(۳) قلب اشیا و الفاظ به صورت اقتباس، تضمین و جواب‌گویی

اقتباس و تضمین دارای انواع گوناگونی است، یک نوع آن، این است که شاعر یا نویسنده ای، قالب سبکی و یا محتوا و مفهوم سبکی دیگری را بگیرد و با قالب و مفهوم طنزآمیز ارائه کند و یا اشعار دیگران را با طنز و طعنه پاسخ دهد.

حافظ در بعضی از اشعار خود به شیوه ی طنز و کنایه، به مضامین اشعار شاه نعمت

الله ولی نظر داشته است، از جمله در غزل معروفی به مطلع زیر:

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند آیا بود که گوشه‌ی چشمی به ما کنند؟
(۱۴۰)

بنا به دیدگاه بیشتر حافظ شناسان، مسلماً به مضامین غزل شاه نعمت الله ولی به

مطلع زیر توجه کرده و به شیوه ی تعریض و کنایه پاسخ داده است:

ما خاک راه را به نظر کیمیا کنیم صد درد دل به گوشه‌ی چشمی دوا کنیم

(کلّیات اشعار شاه نعمت الله ولی، ۱۳۷۹: ۴۷۰)

از این رو، بعضی از ابیات این غزل حافظ، مستقیماً پاسخی طنزآمیز به ابیات شاه

نعمت الله است:

شاه ولی:

در حبس صورتیم و چنین شاد و خرمم بنگر که در سراچه‌ی معنی چه ها کنیم!

حافظ:

حالی درون پرده بسی فتنه می رود تا آن زمان که پرده برافتد چه ها کنند!

شاه ولی:

رندان لایبالی و مستان سرخوشیم هشیار را به مجلس خود کی رها کنیم؟

حافظ:

چون حسن عاقبت نه به رندی و زاهدی است آن، به که کار خود به عنایت رها کنند

شاه ولی:

در دیده، روی ساقی و بر دست، جامی می باری، بگو که گوش به عاقل چرا کنیم؟

حافظ:

معشوق، چون نقاب ز رخ در نمی‌کشد هر کس، حکایتی به تصور چرا کنند؟

شاه ولی:

ما را نفس، چو از دم عشق است لاجرم بیگانه را به یک نفسی آشنا کنیم

حافظ:

بی معرفت مباش که در من یزید عشق اهل نظر معامله با آشنا کنند و سرانجام، بیت مقطع این غزل حافظ که با ذکر کلمه‌ی «شاهان» به روشنی به لقب

«شاه نعمت الله ولی» اشاره می‌کند. (فرزام، اردیبهشت ۱۳۵۰: ۳۵۰)

حافظ دوام وصل میسر نمی‌شود شاهان کم التفات به حال گدا کنند (۱۴۱)

ب- بهره بردن از آرایه‌های ادبی و صور خیال به شیوه‌ای خاص حافظ در ابیات به شیوه‌ی ویژه‌ی خودش، از صنایع ادبی و صور خیال در خدمت طنز، طعنه و استهزا استفاده می‌کند، که به اصلی‌ترین آن‌ها پرداخته می‌شود:

(۱) کاربرد طنز همراه با ایهام به شیوه‌های گوناگون:

اصل هنرنمایی‌های حافظ، بهره‌گرفتن از ایهام و طنز است که بدون توجه

بدان، بسیاری از مفاهیم شعر وی

درک نمی‌شود؛ اصولاً «بهره‌گیری از این دو هنر است که حافظ را حافظ کرده است.» (دادبه، ۱۳۷۰: ۳۱۰) حافظ در بسیاری از موارد، طنز و طعنه‌ی خود را با ایهام‌های لطیف، ظریف و عمیق بیان می‌کند؛ مانند:

(الف) ایهام حسن تعلیل

مستی به چشم شاهد دل‌بند ما خوش است زان رو سپرده‌اند به مستی زمام ما
(۹)

ایهام دل‌نشین بیت، این است که: (۱) مستی از نظر ما خوب است؛ (۲) هر مستی‌ای خوب نیست، بلکه مستی نسبت به چشم شاهد دل‌بند ما خوش است، که طنزی پوشیده همراه با حسن تعلیل در آن به کار رفته است.

جای آن است که خون موج زند در دل لعل زین تغابن که خزف می‌شکند بازارش
(۱۹۸)

در این بیت، به بهره‌جستن از حسن تعلیلی زیبا، طنزی عمیق، نمادین و تاریخی آفریده است و در آن به افراد نالایق و بی‌هنر که جای شایستگان و هنرمندان را گرفته‌اند، می‌تازد؛ از این رو، لعل از بی‌رونقی بازار علم و هنر و پیشی گرفتن و خودنمایی سفال بی‌ارزش خون دل می‌خورد.

بیا وز غبن این سالوسیان بین صراحی، خون دل و بربط خروشان
(۲۲۷)

که صراحی، از دست صوفیان ریاکار: ۱- خونین دل است به مناسبت رنگ شراب؛
۲- بسیار اندوهناک و حسرت زده است.

(ب) ایهام و تلمیح: حافظ، گاهی از طریق طنز و ایهام به شخص و طبقه‌ی خاصی اشاره می‌کند:

حافظ، مرید جام می‌است، ای صبا برو وز بنده، بندگی برسان شیخ جام را
(۶)

که در این بیت، «شیخ جام» به ایهام و طنز به دو معنی اشاره دارد: (۱) شیخ احمدجام (۴۴۰-۵۳۱ ه.ق)؛ حافظ به باد صبا می‌گوید: سلام ما را به وی برسان و بگو که ما

مرید جام هستیم، نه شیخ جام؛ ۲) البته، شیخ جام در نسخه‌ای از «جامع دیوان حافظ»، تألیف فرزاد، «شیخ خام» آمده که به معنی زاهد خام اندیشه و ناپخته است. (پ) ایهام و استفهام انکاری: گاهی با استفاده از استفهام انکاری و ایهام، طنز لطیفی خلق شده است:

برو به کار خود ای واعظ، این چه فریاد است مرا فتاده دل از کف، تو را چه افتاده است؟ (۲۶)

در این بیت کانون ایهام در «تو را چه افتاده» است (ذهن و زبان حافظ: ۱۳۰-۱۰۴) که معانی زیر را به ذهن می‌آورد: ۱) برای تو، چه اتفاقی افتاده؟ (برای تو اتفاقی نیفتاده، یعنی: عاشق نشده‌ای)؛ ۲) چه چیزی از تو سقوط کرده است که با «فرو افتادن دل از کف» مشکله دارد.

(ت) ایهام و حاضر جوابی: گاهی، طنز حافظ با بهره جستن از ایهام به شیوه‌ی گفتگوی با معشوق و سؤال و جواب ایجاد می‌شود:

گفتم غم تو دارم، گفتا غمت سرآید گفتم که ماه من شو، گفتا: اگر بر آید (۱۶۵)

که در «اگر بر آید» ایهام به کار رفته است: ۱) اگر مکان داشته باشد؛ ۲) اگر طلوع کند؛ یعنی: اگر ماه جرأت داشته باشد که در مقابل من طلوع و جلوه‌گری کند. (حافظ نامه: ۷۹۱-۷۹۰)

دی می‌شد و گفتم: صنما عهد به جای آر گفتا: غلطی خواجه در این عهد وفا نیست (۵۰)

در این بیت، علاوه بر طنز به شیوه‌ی سؤال و جواب، واژه‌ی «عهد» به دو معنی به کار رفته است: ۱) زمانه؛ ۲) پیمان.

(ث) طنز و ایهام تضادی:

ز زهد خشک ملولم، کجاست باده‌ی ناب؟ که بوی باده، مدامم دماغ تر دارد (۸۳)

که طنز و طعنه‌ی وی با مفهوم ایهامی تضاد خشک و تر شکل گرفته و بر ظرافت و لطافت آن افزوده است؛ خشک و تر، نه در معنای عادی، بلکه در مفهوم متعصب و خام اندیش و تر در مفهوم سرحال، خرم و با طراوت.

امام خواجه که بودش سر نماز دراز به خون دختر رز خرقة را قصارت کرد

(۹۵)

در این بیت، بین «دراز و قصارت» ایهام تضادی وجود دارد؛ «قصارت» به معنی: گازی و شست و شوی جامه است. ریشه‌ی ثلاثی مجرد آن «قصر» دارای معانی گوناگون، از جمله دو معنی زیر است:

(۱) کوتاه کردن نماز؛ (۲) شست و شو و سپید کردن جامه. بنابراین در معنای نخست با دراز کردن نماز، ایهام تضاد دارد؛ البته، کانون طنز در این بیت شستشوکردن با می است. به جز این‌ها، در تعبیر «امام خواجه» نیز طنز وجود دارد، زیرا «خواجه» لقبی احترام آمیز برای صاحبان مقام دولتی بوده است و تقریباً معادل «آقا» و «جناب» در زبان امروز «خانلری، ۱۳۷۵)

زکوی میکده برگشته ام ز راه خطا مرا دگر زکرم با ره صواب انداز

(۱۸۹)

لطافت طنز در این بیت، با عبارت «برگشته ام ز راه خطا» و ایهام و تضاد در «خطا» و «صواب» ایجاد شده است: (۱) از راه خطا و نادرست میکده برگشته ام، بنابراین مرا در راه درست هدایت کن؛ (۲) از راه میکده که راهی درست است، به اشتباه برگشته ام، بنابراین مرا در همان مسیر بینداز.

(۲) طنز به همراه تشبیه

گاهی، حافظ تحت تأثیر شیوه‌ی رندانه و طنزآمیز خود از روی استهزا، امور نامقدس (همچون شراب) را به چیزهای مقدس همانند می کند و تشبیه‌های بدیع و زیبا می آفریند، مانند تشبیه شراب به افلاطون در بیت زیر:

جز فلاتون خم نشین شراب سر حکمت به ما که گوید باز؟

(۱۸۸)

یا:

ثواب روزه و حجّ قبول آن کس برد
که خاک میکده‌ی عشق را زیارت کرد
(۹۴)

و یا: تشبیه زیبا و جاودانه و رندانه‌ی «بهار توبه شکن» (فرشیدورد، ۱۳۵۷: ۱۰۶)، در

این بیت:

به عزم توبه سحر گفتم استخاره کنم
بهار توبه شکن می‌رسد، چه چاره کنم؟
(۲۵۱)

در بیت زیر نیز، با تعبیر طنزآمیز «جام عدل»، تشبیهی زیبا آفریده است:

ساقی، به جام عدل بده باده تا گدا
غیرت نیاورد که جهان پر بلا کند
(۱۳۳)

• گاهی تشبیه و تضاد با هم موجب طنز و طربناکی می‌شود:

آب و آتش به هم آمیخته‌ای از لب لعل
چشم بد دور که بس شعبده باز آمده‌ای
(۳۰۶)

• گاهی تشبیه غیرمستقیم به همراه ایهام تناسب، تعبیر طنزآلود را آفریده است،

مانند تشبیه محراب ابرو در ابیات زیر:

در نماز خم ابروی تو با یاد آمد
حالتی رفت که محراب به فریاد آمد
(۱۲۳)

ابروی یار در نظر و خرقه سوخته
جامی به یاد گوشه‌ی محراب می‌زدم
(۲۲۹)

محراب ابرویت بنما تا سحرگهی
دست دعا برآرم و در گردن آرمت
(۶۶)

که در بیت اخیر، حافظ به زیبایی تمام، از سنت دست به دعا برداشتن برای آفرینش
طنز بهره جسته و کمان ابروی دوست را محل استجاب دعا دانسته است. (حافظ

نامه: ۴۳۵)

(۳) طنز به همراه استعاره

گاهی، حافظ از «استعاره‌ی عنادیه‌ی تهکمیه» برای آفرینش طنز بهره برده است، مانند تعبیر «پاکیزه سرشت»، «پاک دامن»، «مدد فرماید» و «لطف شما» در ابیات زیر:

عیب رندان مکن، ای زاهد پاکیزه سرشت که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت
(۵۸)

حافظ به خود نپوشید این خرقه‌ی می‌آلود ای شیخ پاک‌دامن! معذور دار ما را
(۵)

بخت حافظ گر از این گونه مدد خواهد کرد زلف معشوقه به دست دگران خواهد بود
(۱۴۷)

سوز دل، اشک روان، آه سحر، ناله‌ی شب این همه از نظر لطف شما می‌بینم
(۲۵۶)

گاهی، نیز استعاره تمثیلیه موجب طنز و طعنه می‌شود؛ مانند:

ای مگس، حضرت سیمرغ نه جولانگه توست عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری
(۳۲۲)

همای گو مفکن سایه‌ی شرف هرگز در آن دیار که طوطی کم از زغن باشد
(۱۱۴)

جای آن است که خون موج زند در دل لعل زین تغان که خزف می‌شکند بازارش
(۱۹۸)

(۴) طنز و تعریض به همراه کنایه

گاهی، حافظ به منظور انگیزه‌های هنری، به صورت پوشیده و رمز گونه با استفاده از کنایه به طنز و طعنه و تعریض پرداخته است، مانند:

چه گردها که برانگیختی زهستی من مباد خسته سمندت که تیز می‌تازی
(دیوان: ۶۶)

که کنایه‌های: «گرد از چیزی برانگیختن» و «تاختن سمند» در مفهوم طنز و طعنه به کار رفته است.

حافظ از دولت عشق تو سلیمانی شد یعنی از وصل تو اش نیست به جز باد به دست
(۱۸)

که ترکیب‌های کنایی: «باد به دست داشتن» با وجود برخوردار بودن از دولت سلیمانی طنز کنایی ایجاد کرده است.

گاهی این کنایه‌ها تعریض گونه است و بیشتر به منظور استهزا به کار می‌رود مانند:
هرچه هست از قامت ناساز بی اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست
(۵۲)

که این تعریض به شیوه ی دوپهلوست و به قول مؤلف «خیل خیال»: «بی شباهت به این نیست که آدمی به خیاطی که جامه‌ای کوچک و کوتاه برایش دوخته بگوید: خطا از جانب شما نیست بلکه این ما هستیم که انداممان را با لباس‌های دوخته‌ی، شما، متناسب نکرده‌ایم» (همان: ۱۲۱). یا:

شاهدان، گر دلبری زین سان کنند زاهدان را رخنه در ایمان کنند
(۱۴۱)

که بیانگر ریاکاری و ظاهر سازی زاهدان است.

(۵) طنز به همراه تجاهل العارف:

تجاهل العارف، یعنی: خود را به نادانی زدن و یا نمایش نادانی به طوری که گوینده از امری معلوم، چنان می‌پرسد که از امری مجهول؛ یا چیزی را که می‌داند از آگاهی بدان تجاهل می‌نماید. (رامی تبریزی، ۱۳۴۱: ۸۱) مقصود از این آرایه بیشتر، مبالغه در ستایش و نکوهش و اظهار شگفتی است.

اگر چه، بعضی این آرایه را از مباحث رایج در بدیع معنوی دانسته‌اند (هدایت، ۱۳۵۵:

۹۰) با این حال، تجاهل العارف

بر سه پایه‌ی: تخیل، تشبیه و مبالغه استوار است. «ژرف ساخت این صنعت، غالباً» نوعی تشبیه مضمراست همراه با غلو» (شمیسا، ۱۳۸۶: ۸۰)، و یا: تشبیه بالکنایه که درجه‌ای بالاتر از تشبیه صریح است. (فشارکی، ۱۳۷۴: ۱۱۲)

حافظ در ابیات زیادی با استفاده از صنعت تجاهل العارف، طنزی رندانه آفریده

است از جمله در دو بیت معروف زیر:

حسن مه رویان مجلس گرچه دل می‌برد و دین بحث مادر لطف طبع و خوبی اخلاق بود
(۱۴۸)

رشته‌ی تسبیح اگر بگسست، معذورم بدار دستم اندر دامن ساقی سیمین ساق بود
(همان)

که طنز در بیت اول، بیشتر بر مبنای تجاهل العارف و در بیت دوم بیشتر بر مبنای
«عذر بدتر از گناه» شکل گرفته است.

یا: در بیت زیر که هم به تجاهل العارف و هم به «عذر بدتر از گناه» تکیه کرده است:
من ازورع، می و مطرب ندیدمی زین پیش هوای مغیجگانم دراین و آن انداخت
(۱۳)

می‌گوید « من از زور پرهیزگاری در عمرم لب به می و معشوق نزده بودم، همه‌اش
تقصیر معنیگان بود که مرا از راه به در بردند و گرفتار این عادات ناپسند ساختند».

(۶) طنز با صنعت «ذم شبیه به مدح:

گفتی از حافظ ما بوی ریا می آید آفرین بر نفست بادکه خوش بردی بوی
(۳۵۰)

چوبه هنگام وفا هیچ ثباتیت نبود می‌کنم شکرکه برجور دوامی داری
(۳۲۱)

یا:

من ار چه عاشقم و رند و مست و نامه سیاه هزار شکر که یاران شهر بی گنه اند
(۱۴۴)

از روی طعنه و تمسخر می‌گوید: « آنان که مرا عاشق، رند و بد نام می‌دانند،
خودشان بدترند و گناهان بیشتر دارند و سیاه نامه ترند.» (بی نیاز کرمانی، ۱۳۶۶؛ ۱۵۳)

(۷) طنز به همراه صنعت جناس:

ز کوی میکده، دوشش به دوش می‌بردند امام شهر که سجاده می‌کشید به دوش
(۲۰۳)

ت - طنز نسبت به معشوق به شیوه‌های حاضر جوابی

یکی از دل انگیزترین و مؤثرترین جلوه‌های طنز حافظ، گفتگوهای وی نسبت به معشوق است که در بیشتر موارد به شکل حاضر جوابی از جانب معشوق و یا عاشق و نیز آوردن عذر برتر از گناه، بیان می‌شود، مانند :

گو نام ما ز یاد به عمدا چه می‌بری؟ خود آید آن که یاد نیاری ز نام ما

(۹)

که در این بیت، طنز و طعن لطیفی وجود دارد، « خطاب به باد می‌گوید : به یار من بگو لازم نیست، که کوشش کنی که نام مرا از خاطرات ببری، به زودی زمانی فرا می‌رسد که نیاز به این کوشش نخواهد بود و از شدت کم لطفی و فراموشکاری خود به خود نام مرا به یاد نخواهی آورد.» (حافظ نامه، ج: ۱: ۱۶۲)

در بیشتر این گفتگوهای طنز آمیز، روحیه‌ی گستاخی و استغنائی عاشق نسبت به معشوق به روشنی پدیدار است، (چهارده روایت، ۱۳۶۷: ۱۰۲) و در بسیاری موارد « همه‌ی سنت‌ها را درهم می‌شکند و همه‌ی قیده‌ها را بر هم می‌زند. » (از کوچی رندان: ۷۸)

البته، این در سنت غزل سرایی فارسی جز به ندرت وجود نداشته است، مانند :

آن چه سعی است من اندر طلبت بنمایم این قدر هست که تغییر قضا نتوان کرد

(۹۷)

ای دوست، دست حافظ تعویذ چشم زخم است یارب ببینم آن را در گردنت حمایل

(۲۲۰)

که نمونه‌ای « از طنزهای دل‌پذیر حافظ است. می‌گوید : برای دفع چشم زخم، دست

من تعویذ مجربی است و باید آن را مثل حمایل به گردنت بیاویزی!» (حافظ نامه، ج ۲: ۹۱۰)

گاه، حاضر جوابی‌های ظریف و طنز آمیز وی رنگ تغفل می‌گیرد:

گفتم: آه از دل دیوانه‌ی حافظ بی تو زیر لب خنده زنان گفت که دیوانه‌ی کیست؟

(۴۹)

زدست جور تو گفتم ز شهر خواهیم رفت به خنده گفت که حافظ برو که پای تو بست؟

(۲۴)

گاهی، نیز با طنز و تمسخری تلخ نسبت به معشوق می‌سراید :

وصل تو اجل را ز سرم دور همی داشت از دولت هجر تو کنون دور نمانده است

(۲۸)

بر جبین، نقش کن از خون دل من خالی تا بدانند که قربان تو کافر کیشم

(۲۴۵)

که کاربرد صفت « کافر کیش » برای معشوق طنز آمیز است، زیرا هر چند رسم مسلمانان است که در روز عید قربان، گوسفند قربانی می‌کنند، اما تو که از ریختن خون دل من باکی نداری، مرا به جای گوسفند قربانی می‌کنی، بنابراین کفر کیش هستی.

(زریاب خوبی: ۱۷۴)

ث - طنز به شیوه‌ی مدیحه‌سرایی، وظیفه‌خواهی و نصیحتگری

گاهی، رو ساخت شعر حافظ، مدیحه‌سرایی، وظیفه‌خواهی و نصیحت کردن است، ولی در ژرف ساخت آن، باطناً به طنز می‌پردازد. البته شیوه‌ی بیان طنزآمیز و کنایه‌گونه‌ی وی شکلی است که مقصود و مفهوم بعضی از آنها را در آن زمان متوجه نمی‌شدند و در زمان‌های بعدی مشخص شده که حافظ به قصد تمسخر و انتقاد آن اشعار را سروده است. (نیاز کرمانی: ۶۴)

هر چند در تعیین اعتبار بعضی از آن روی داده‌های تاریخی و نیز شأن سرودن اشعار حافظ، بیشتر باید تأمل و تحلیل کرد. با این حال، لحن طعن‌آلود و تمسخر آمیز وی نسبت به اشخاص صاحب مقام و اعتبار آن زمان، نشانگر جسارت و بلندطبعی او است. مثلاً، در نمونه‌های زیر، ظاهراً به مدح شاه شجاع می‌پردازد، ولی در واقع از وی انتقاد و نکوهش می‌کند:

در عهد پادشاه خطابخش جرم پوش حافظ قرابه کش شد و مفتی پیاله نوش

(۲۰۴)

صوفی زکنج صومعه با پای خم نشست تا دید محتسب که سبو می‌کشد به دوش

(۲۰۴)

احوال شیخ و قاضی و شرب الیهودشان کردم سؤال صبحدم از پیر می فروش
(۲۰۴)

گفتا: نه گفتنی است، گرچه محرمی درکش زبان و پرده نگه دار و می بنوش
(۲۰۴)

یا:

سحر زهاتف غییم رسید مژده به گوش که دور شاه شجاع است، می دلیر بنوش
(۲۰۲)

در بیت زیر، نیز واقعاً استادانه و رندانه با استفاده از ایهام در کلمه ی «باد» ممدوح
(شاه شجاع) را به ریشخند می گیرد:

نه به تنها حیوانات و نباتات و جماد هرچه در عالم امر است به فرمان تو باد!
(دیوان: ۱۴۶)

در بیت زیر، هم «به تظاهرات مستانه و تجاهر به فسق شاه شجاع اشاره می کند و
هم به سخت گیری های مذهبی پس از بازگشت از کرمان» (بی نیاز کرمانی: ۶۴)

دلا دلالت خیرت کنم به راه نجات مکن به فسق مباحات و زهد هم مفروش
(۲۰۳)

یا: در ابیات زیر که ظاهراً «شاه یحیی» را مدح، ولی در بیت دوم آن وی را تمسخر
می کند:

ساقیا جام دمدام ده که در سیر طریق هرکه عاشق وش نیامد، در نفاق افتاده بود
(۱۵۲)

گر نکردی نصرت دین شاه یحیی از کرم کار ملک و دین ز نظم و اتساق افتاده بود
(۱۵۲)

گاهی، نصیصحت‌های حافظ نیز جنبه ی اعتراض پیدا می کند و به شیوه ی کنایه «به
اهل دل می فهماند، حاکمان و قدرتمندان، آن ارزش را ندارند که در پایشان در لفظ
دری ریخته شود» (همان: ۷۱)

حدیث مدعیان و خیال همکاران همان حکایت زردوز و بورباباف است

خموش حافظ و این نکته‌های چون زر سرخ نگاهدار که قلاب شهر صراف است
(۲۰)

یا:

به جان خواجه و حق قدیم و عهد درست که مونس دم صبحم دعای دولت توست
(۲۰)

زبان مور به آصف دراز گشت و رواست که خواجه، خاتم جم یاوه کرد و باز نجست
(۲۱)

به صدق کوش که خورشید زاید از نفست که از دروغ سیه روی گشت صبح نخست
(۲۱)

و یا:

بر آستان میکده خون می‌خورم مدام که روزی ما زخوان قدر این نواله بود

هر کو نکاشت مهر روز خوبی گلی نچید در رهگذر باد نگهبان لاله بود
(۱۵۳)

گاهی، حافظ ضمن تقاضای وظیفه، استغنا و بلندی طبع خود را نشان داده و به
ممدوح کنایه زده است،

ما آبروی فقر و قناعت نمی‌بریم با پادشه بگوی که روزی مقدر است
(۲۹)

گرچه گرد آلود فقرم، شرم باد از هم‌تم گر به آب چشمه‌ی خورشید دامن ترکتم
(۴۷۰)

یا:

گر چه ما بندگان پادشهم پادشاهان ملک صبحگهیم

گنج در آستین و کیسه تهی جام گیتی نما و خاک رهیم...
(۲۷۴)

گاهی حافظ، با طنز و طعن، از آنان اعراض می‌کند:

عدل سلطان گر نپرسد حال مظلومان عشق گوشه گیران را ز آسایش طمع باید برید
(۱۷۲)

بیار باده که در بارگاه استغنا چه پاسبان و چه سلطان، چه هوشیار و چه مست
(۱۹)

یا:

حافظ، برو که بندگی پادشاه وقت گر جمله می‌کنند، تو باری نمی‌کنی
(۳۴۷)

گاهی ، به شیوه ی اغراق و مبالغه، ممدوحان را تمسخر می کند:

روز ازل از کلک تو یک قطره سیاهی بر روی مه افتاد که شد حلّ مسائل
خورشید چو آن خال سیه دید به دل گفت ای کاج که من بودی آن هندوی مقبل
(۲۱۸)

ج- طنز با بهره جستن از فرهنگ عوام و الفاظ محاوره

یکی دیگر از مختصات شعر و طنز حافظ، استفاده از الفاظ محاوره و تعبیرات، کنایات و امثال عوام است که حافظ بدان علاقه داشته و بر زیبایی و لطف سخن وی افزوده است؛ البته وی چنان هنرمندانه از عناصر فرهنگ عوام در شعر خود جای داده است که نه تنها سادگی و ابتدال آن به چشم خواننده نمی آید، بلکه امتیاز خاصی به کلام وی بخشیده است. (از کوچه ی رندان: ۸۶-۸۵)

در ابیات زیر، نمونه هایی از اشعار طنز آمیز که حافظ از عناصر فرهنگ عوام و الفاظ محاوره بهره جسته ، دیده می شود:

دلا، مباش چنین هرزه گرد و هر جایی که هیچ کار ز پیشت بدین هنر نرود
(۱۶۰)

در این بیت، ضمن استفاده از اصطلاح «از پیش رفتن کار» که تعبیری است از زبان محاوره، هنر زمان را به طنز و تمسخر گرفته است.

شراب و عیش نهان چیست؟ کار بی بنیاد زدیم بر صف رندان و هرچه بادا باد
(۷۲)

که کاربرد افعال «زدیم» و «بادآباد» از ادب عامه، لطف و طنزی بدان بخشیده است و نیز تعبیرات: «زر دوز و بوریا باف» (۳۲)، «بینداز و پرو» (۲۹۲)، «بخواه جام و گلابی به خاک آدم ریز» (۱۹۱)، «جنس خانگی» (۳۴۱)، «شیشه بازی» (۲۴۹)، «کبوتر و مضراب» (۲۲۹)، «فال زدن» (۴۳)، «تو را چه افتاده است» (۲۶) و ... از فرهنگ عوام و محاوره گرفته شده است.

● حافظ، در بسیاری از موارد، از ضرب المثل‌ها نیز بهره برده است، مانند:

فلک به مردم نادان دهد زمام مراد تو اهل فضلی و دانش، همین گناهت بس

(۱۹۳)

مرا به کشتی باده درافکن ای ساقی که گفته‌اند: نکویی کن و در آب انداز

(۱۸۹)

● گاهی، با استفاده از جملات معترضه طنز دل‌نشینی آفریده می‌شود:

پیر ما گفت: خطا بر قلم صنع نرفت آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد!

(۷۵)

پیر پیمانہ کش ما که روانش خوش باد گفت: پرهیز کن از صحبت پیمان شکنان

(۲۷۸)

چ - طنز به شیوه ی خطاب به نفس (حدیث نفس)

گاهی، حافظ به شیوه ی حدیث نفس، ولی در باطن کلام، به بیان نقد حال دیگران می‌پردازد و از زبان خود انتقاد می‌کند؛ در واقع، حافظ برای آن که ریشه‌ی ریا را بزند، خود را ریاکار می‌پندارد و به شیوه ی انتقاد از خود به مبارزه ی با ریا بر می‌خیزد، مانند:

گفتی از حافظ ما بوی ریا می آید آفرین بر نفست باد که خوش بردی بوی

(۳۵۰)

گر مسلمانی از این است که حافظ دارد آه اگر از پی امروز بود فردایی

(۳۵۴)

گفت و خوش گفت: برو خرقه بسوزان حافظ
یا رب این قلب شناسی ز که آموخته بود
(۱۵۱)

• البته، گاهی از نگاه «من نوعی» یا «انسان نوعی» از رازهای پنهانی به شیوه ی
طنز و نکته سنجی سخن می گوید. (طاهر داوژه و حسین میکائیلی، ۱۳۸۶: ۱۴۲-۱۵۱)

سهو و خطای بنده، گرش اعتبار نیست
معنی عفو و رحمت آمرزگار چیست؟
(۴۷)

بیا که رونق این کارخانه کم نشود
به زهد همچو تویی یا به فسق همچو منی
(۳۴۴)

گاهی به لحن شکایت گونه می گوید:
سبب مپرس که چرخ از چه سفله پرورشد
که کام بخش او را بهانه بی سببی است
(۴۶)

یا:

بخت حافظ، گر از این گونه مدد خواهد کرد
زلف معشوقه به دست دگران خواهد بود
(۱۴۷)

• گاهی، نیز با استفاده از نمادها و سمبل هایی که بار منفی دارند، یا بر
ساخته‌ی خود حافظ هستند،

می سراید:

ز جیب خرقه‌ی حافظ چه طرف بتوان بست
که ما صمد طلبیدیم و او صنم دارد
(۸۵)

صراحی می کشم پنهان و مردم دفتر انگارند
عجب گر آتش این زرق در دفتر نمی گیرد
(۱۰۶)

۳- انواع طنز حافظ به لحاظ لحن کلامی

هر چند، طنز حافظ بیشتر سیاسی و اجتماعی است، با این حال با توجه به اهمیت
مسأله، اقتضای کلام و نوع مخاطب با لحن‌های گوناگون بیان می شود، که به طور کلی

به دو نوع اصلی می‌توان تقسیم کرد: یکی، طنز صریح و نیش دار و دیگری، پوشیده و زیرکانه.

الف- طنز صریح و نیش دار: حافظ در این شیوه به طور مستقیم و روشن و با لحنی زهر آلود و نیش دار به زاهدان و صوفیان ریایی و محتسبان و مقدّسات آنان می‌تازد: صوفی شهر بین که چون لقمه‌ی شبهه می‌خورد پاردمش دراز باد این حیوان خوش علف یا:

ز کوی میکده، دوشش به دوش می‌بردند امام شهر که سجاده می کشید به دوش (۲۰۳)

و یا:

حلاج بر سردار این نکته خوش سراید از شافعی نپرسند امثال این مسائل (۲۲۰)

البته، حافظ در این شیوه، گاهی طنز خود را با ظرافت و لطافت خاصی در می‌آمیزد و هنر نمایی می‌کند، همچون:

تکیه بر جای بزرگان نتوان زد به گراف مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی (۳۴۷)

که امروزه نیز به عنوان ضرب المثل به منظور تواضع و تعارف و یا طعن و کنایه به کار می‌رود. یا:

بخت حافظ، گر ازین گونه مدد خواهد کرد زلف معشوقه به دست دگران خواهد بود (۱۴۷)

که در این بیت، با طنزی زیبا و لطیف از بخت نامساعد خود شکوه می‌کند.

ب- طنز و طعن پوشیده و زیرکانه: حافظ در این شیوه طنز خود را با لحنی پوشیده، زیرکانه و عمیق می‌آفریند، مانند:

ببر زخلق و چو عنقا قیاس کار بگیر که صیت گوشه نشینان زقاف تا قاف است (۳۲)

در این بیت به شیوه‌ی طنز و تعریض می‌گوید: «اگر دردت شهرت یافتن است، تنها راهش این نیست که هول و حرص بزنی و با همه محشور باشی تا مشهور شوی، یک راهش هم این است که گوشه نشینی کنی. طبعاً، صوفیان و زاهدان گوشه نشین از ترکش این طنز در امان نیستند.» (حافظ نامه، ج ۲: ۲۷۷)

نصیحتی کنمت، بشنو و بهانه مگیر هر آنچه، ناصح مشفق بگویدت بپذیر
(۱۸۳)

که معلوم نیست، مصراع دوم، تأکید مصراع اول است یا مضمون و محتوای نصیحت. از زیرکانه‌ترین و پوشیده‌ترین و دل نشین ترین نمونه‌های طنز حافظ، هنگامی است که تکیه کلام‌های: «خدا را»، «از بهر خدا»، «یا رب» را بدون در نظر گرفتن معنی واقعی آنها به کار می‌برد و طنزی زیبا، گمراه کننده و بازی گوشانه خلق می‌کند. «طرفه آن است که در بسیاری جاها، معشوق ازلی را نیز به خدا سوگند می‌دهد، یا از خدا می‌خواهد که او را به راه آورد، یا اسباب وصل را فراهم کند.» (آشوری، ۱۳۸۱: ۳۶۶-۳۶۵) مانند:

دل می‌رود زدستم، صاحب دلان، خدا را دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا
(۴)

ای پادشاه حسن، خدا را بسوختیم آخر سؤال کن که گدا را چه حاجت است؟
(۲۴)

لب از ترشح می‌پاک کن، برای خدا که خاطر م به هزاران گنه موسوس شد
(۱۱۹)

یاد باد آن که صبحی زده در مجلس انس جز من و یار نبودیم و خدا با ما بود
(۱۴۶)

و نیز:

زخوف هجرم، ایمن کن، اگر امید آن داری که از چشم بداندیشان خدایت در امان دارد
(۸۶)

که در این دو بیت اخیر، به قول آشوری، یکی از گمراه‌کننده‌ترین و زیرکانه‌ترین طنزهای پوشیده‌ی حافظ وجود دارد. (همان) گاهی، نیز طنز خود را با لحنی پوشیده، اما عمیق و نیش‌دار می‌آفریند:

صوفی از پرتوی می‌راز نهانی دانست گوهر هر کس از این لعل توانی دانست
(۳۵)

دکتر زریاب خوبی در شرح این بیت می‌گوید: «آری، شراب معیاری است برای تصدیق ادعاهای مدعیان و ما از راه این معیار و از این جهت که صوفی شراب می‌خورد به گوهر و اصل ادعای او و صدق آن پی می‌بریم...» (آئینه‌ی جام، ۱۳۶۸: ۲۵۲) یا: امام خواجه که بودش سر نماز دراز به خون دختر رز خرقه را قصارت کرد
(۹۵)

صوفی ارباده به اندازه خورد نوشش باد ورنه، اندیشه‌ی این کار فراموشش باد
(۷۵)

از چنگ منش اختر بد مهر به در برد آری چه کنم؟ دولت دور قمری بود
(۱۵۵)

ز میوه‌های بهشتی چه ذوق دریابد هر آن که سبب زنخندان شاهدهی نگزید
(۱۷۱)

نتیجه‌گیری:

یکی از اصلی‌ترین مختصات شعر حافظ، کاربرد طنز سیاسی، اجتماعی است که به اقتضای محیط اجتماعی، فرهنگی و سیاسی آن زمان و به دلیل روحیه‌ی آزادگی، اصلاح طلبی و آگاهی بخشی و به انگیزه‌های هنری و زیباشناسی شکل گرفته است. طنز هنرمندانه و رندانه‌ی حافظ، از تمام امکانات زبانی، فرهنگی و ادراکی و احساسی به صورت ترکیبی بهره برده است. طنز در ذهن و زبان وی، دو نوع عمل کرد دارد: یکی عمل کرد ادراکی و دیگری احساسی؛ عمل کرد نوع اول، حاصل ادراک منطقی تعارض و

تقابل بین مفاهیم و سنجش آن‌هاست، اما در عمل کرد نوع دوم، فرآیند طنز بیشتر بر احساسات ناشی از زبان محاوره و فرهنگ عوام و اصول و فنون خطا به تکیه دارد.

دو نکته‌ی اصلی در خلق موقعیت طنز حافظ اهمیت دارد: یکی موقعیت زمانی، که اساسی‌ترین معضلات و مرض‌های بشری، همچون: زهدخام، بدعت در شریعت، تزویر و ریا و عوام فریبی و استفاده‌ی ابزاری از دین وجود داشته است و دیگری، روحیه‌ی آزادگی و اصلاح طلبی حافظ در روبه رو شدن با مسایل و حوادث.

در تحلیل و بررسی طنز حافظ، دو الگو دیده می‌شود: یکی طنز سیاسی، اجتماعی غیرمستقیم که به شیوه‌ی پوشیده و زیرکانه و با استفاده از رمز و کنایه، به عوامل فساد، ریا و ظاهرسازی حمله می‌کند. به هر حال، در «کوچه‌ی رندان حافظ» هیچ چیز و کس از آماج طنز و طعنه به دور نمانده است.

حافظ، برای آفرینش طنز و شوخ طبعی از انواع هنجارگریزی‌های زبانی، ادبی و هنری و نیز عناصر فرهنگ عوام و اصطلاحات محاوره‌ای بهره برده است، اما مهم‌ترین و گسترده‌ترین شیوه‌های طنز و طعنه‌ی حافظ، شامل: خراب کردن صوفیان و زهدان ریایی و محتسب و محتسبان و مقدّسات آنان، تضمین و جواب گویی، کاربرد صنایع ادبی به شکل خاص، بهره جستن از فرهنگ و ادب عامیانه و حاضر جوابی، بذله گویی در برابر معشوق است. در اقتباس و تضمین، بیشتر اشعار شاه نعمت الله ولی را به طنز و طعنه پاسخ می‌دهد. اما، اصل هنرنمایی‌های حافظ بهره گرفتن از ایهام و طنز است که با استفاده از آرایه‌های دیگری همچون: حسن تعلیل، استفهام افکاری، تجاهل العارف، حاضر جوابی، ایهام تضادی و ... ، به لطافت، ظرافت و تأثیر طنز می‌افزاید.

حافظ، از طریق تشبیه چیزهای نامقدّس به مقدّس و نیز، با استفاده از استعاره‌ی عنادیه و تمثیلیه و کنایه و تعریض، طنزهای زیبا و بدیع خلق کرده است، اما دل‌نشین‌ترین و زیباترین جلوه‌های طنز وی، گفتگو و حاضر جوابی‌های بین عاشق و معشوق است که در بسیاری از آن‌ها، جسارت، سنت شکنی، زیرکی، تغافل و استغنا‌ی عاشق نسبت به معشوق دیده می‌شود.

گاهی، رو ساخت شعر حافظ، ستایشگری و وظیفه خواهی و نصیحتگری است، اما ژرف ساخت آن، طنز و طعنه نسبت به ممدوحان، امیران و وزیران زمان است، که با استادی و رندی تمام، گاهی به لحن اعتراض آمیز و در بسیاری از موارد به لحن کنایی و نمادین عرضه می‌شود.

یکی از مختصات شعر و طنز حافظ، بهره جستن از عناصر و تعبیرات و کنایات و امثال فرهنگ عوام و زبان محاوره است که به دور از ابتذال و عوام زدگی، موجب زیبایی و لطف و امتیاز سخن وی می‌شود.

گاهی، حافظ به شیوه‌ی حدیث نفس و من نوعی و یا من انسانی، عوامل ریایی را به باد انتقاد می‌گیرد.

هر چند، طنز و طعنه‌ی حافظ، به شکل‌های مستقیم و شدید لطیف و سطحی، پوشیده و زیرکانه و گاهی پوشیده و عمیق خود را نشان می‌دهد، اما زیرکانه‌ترین، پوشیده‌ترین و دل‌نشین‌ترین نمونه‌های طنز وی، کاربرد تکیه کلام‌های «خدا را»، «از بهر خدا» و ... است که در بسیاری از موارد، موجب گمراهی خواننده هم می‌شود.

کتاب نامه (فهرست منابع و مآخذ):

- آراین پور، یحیی؛ ۱۳۷۹؛ «از صبا تا نیما»، ج ۲؛ چ هفتم، تهران: زوار.
- آشوری، داریوش؛ ۱۳۸۱؛ «عرفان و زندگی در شعر حافظ»، بازننگریسته‌ی هستی‌شناسی حافظ؛ چ سوم، تهران: نشر مرکز.
- اسدی پور، بیژن؛ ۱۳۵۷؛ «طنز خانگی»؛ تهران، نشر مروارید.
- انوری ایبوردی؛ ۱۳۶۴؛ «دیوان اشعار، ج ۲؛ چ دوم، تهران: ترجمه و نشر کتاب.
- پورجوادی، نصرالله (گردآورنده)؛ ۱۳۷۰؛ «درباره‌ی حافظ»؛ چ دوم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- حافظ، شمس‌الدین محمد، ۱۳۷۷؛ «دیوان»، از روی نسخه‌ی علامه قزوینی و دکتر غنی، به کوشش: علی شهرابی؛ تهران: نهال نویدان.
- _____؛ ۱۳۶۴؛ «دیوان غزلیات»، به کوشش: دکتر خلیل خطیب رهبر، چ دوم، تهران: صفی‌علیشاه.
- حلبی، علی اصغر؛ ۱۳۶۴؛ «مقدمه‌ای بر طنز و شوخ طبعی در ایران»؛ تهران: پیک.
- خرّمشاهی، بهاء‌الدین؛ ۱۳۶۸؛ «حافظ نامه»، شرح الفاظ، اعلام، مفاهیم کلیدی و ابیات دشوار حافظ؛ چ سوم، تهران: انتشارات علمی فرهنگی و صدا و سیما، جمهوری اسلامی ایران.
- _____؛ ۱۳۶۲؛ «ذهن و زبان حافظ»؛ چ دوم، تهران: نشر نو.
- _____؛ ۱۳۶۷؛ «چهارده روایت»، مجموعه مقاله در باره‌ی شعر و شخصیت حافظ؛ تهران: کتاب پرواز.
- چرنیشفسکی؛ ۱۹۴۷؛ «کلیات»، ج ۳؛ مسکو.
- داد، سیما؛ ۱۳۷۵، «فرهنگ اصطلاحات ادبی»؛ چ دوم، تهران: مروارید.
- رامی تبریزی، حسن؛ ۱۳۴۱؛ «حقایق الحدائق»، به کوشش: محمد کاظم امام؛ تهران: چاپ امام.
- زریاب خوبی، دکتر عباس، زمستان ۱۳۶۸؛ «آئینه جام»، شرح مشکلات دیوان حافظ؛ تهران: علمی.
- زرّین کوب، عبدالحسین، ۱۳۸۰؛ «از کوچه زندان»، درباره‌ی زندگی و اندیشه‌ی حافظ، چ نهم، تهران: امیر کبیر.
- _____؛ ۱۳۷۹؛ «شعر بی دروغ، شعر بی نقاب»؛ چ هشتم، تهران: علمی.
- شفیعی کدکنی، محمد رضا؛ ۱۳۸۴؛ «طنز حافظ»، ماهنامه‌ی حافظ، ش ۱۹، مهرماه: ۳۹-۴۲.
- _____؛ ۱۳۷۴؛ «مفلس‌کیما فروش»؛ چ دوم، تهران: انتشارات سخن.
- شمیسا، سیروس؛ ۱۳۷۳؛ «نگاهی تازه به بدیع»؛ چ ششم، تهران: فردوس.
- _____؛ ۱۳۷۸؛ «نقد ادبی»؛ تهران: فردوس.

_____؛ ۱۳۷۴؛ «انواع ادبی»؛ چ سوم، تهران: فردوس.

- فرزاد، حمید؛ «روابط حافظ و شاه ولی» مقالاتی درباره‌ی زندگی و شعر حافظ؛ به کوشش منصور رستگار، کنگره جهانی سعدی و حافظ؛ (شیراز: اردیبهشت ۱۳۵۰)
- فرشیدورد، خسرو؛ ۱۳۶۳؛ «در باره‌ی ادبیات و نقد ادبی»، ج ۲؛ تهران: امیرکبیر.
- فشارکی، محمد؛ ۱۳۷۴؛ «نقد بدیع»؛ چ سوم، تهران، انتشارات سمت.
- قهرمان، چنگیز؛ ۱۳۶۶؛ «کتاب نمای ایران»، ج ۱؛ تهران: نشر نو.
- کاسب، عزیزالله؛ ۱۳۶۶؛ «چشم انداز تاریخی هجو»، زمینه‌های طنز و هجا در شعر فارسی؛ تهران: روزبهان.

- کامشاد، حسن؛ ۱۳۷۹؛ «ترجمه‌ی دنیای سوفی از یوستین گاردنر» (داستانی درباره‌ی تاریخ فلسفه)؛ چ چهارم، تهران: گلشن.
- موسوی گرمارودی؛ ۱۳۸۰؛ «دگرخند»، درآمدی کوتاه بر طنز و هزل و هجو در تاریخ و تاریخ معاصر ایران؛ تهران: مؤسسه‌ی مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- مظفری، علیرضا؛ ۱۳۸۱؛ «خیل خیال»، بحثی در پیرامون زیبا شناسی صورخیال شعر حافظ؛ ارومیه: دانشگاه ارومیه.

- مرتضوی، منوچهر؛ ۱۳۸۳؛ «مکتب حافظ»، مقدمه بر حافظ شناسی، چ ۴؛ تبریز: ستوده.
- نبی زاده، پژمان؛ ۱۳۸۶؛ «از رندای تا طنز حافظ»، مجموعه مقالات همایش منطقه‌ای حافظ؛ اصفهان، دهقان: دانشگاه آزاد اسلامی واحد دهقان، (۱۸-۳۴).
- نیاز کرمانی، سعید؛ پاییز ۱۳۶۶؛ «حافظ شناسی» (ج ۳)، چ دوم، تهران: پازنگ.
- نیکو بخت، ناصر؛ ۱۳۸۰؛ «هجو در شعر فارسی»، نقد و بررسی شعر هجوی از آغاز تا عصر عبید؛ تهران: دانشگاه تهران، مؤسسه‌ی انتشارات و چاپ.
- یاسمین، فریدالدین، «بازیابی الگوی طنز در ذهن و زبان حافظ»؛ روزنامه‌ی اطلاعات ش ۱۸۹۴، (چهارشنبه ۱۷/۸/۱۳۶)